



پيام سياهگل

سال پنجم، شماره ۲۹ نشریه سیاسی - تئوریک سازمان ۱۹ بهمن شهریور ۱۳۹۴

☆ گرامی باد خاطره رفیق عباس کابلی! ☆
تاریخ شهادت: ۱۴ شهریور ماه ۱۳۵۲



مطالب این شماره:

- ☆ توکل، دیندارک استراتژی و تاکتیک های سترون!
- ☆ بحران و جنگ سرمایه داری، عامل و مولد آوارگی و پناهنده گی
- ☆ موقعیت انقلابی و نقش پیشاهنگ کمونیست

توکل در تدارک استراتژی و تاکتیک های سترون!

روز شنبه ۱۴ فوریه ۲۰۱۵ مراسمی به یاد حماسه آفرینان سیاهگل در شهر استگهلم، پایتخت کشور سوئد، توسط فعالین سازمان فدائیان (اقلیت) در سوئد برگزار می گردد و در این مراسم، توکل، پیرامون اشکال سازمان دهی و تاکتیک سخن رانی می کند.

در آغاز، توکل با بیان صحیح ضرورت تاریخی، اهمیت و تأثیرات شگرف حماسه سیاهگل، مانند همیشه، پیش زمینه ی ذهنی مناسبی را آماده می کند تا در این پیش زمینه، تمام اشتباهات اپورتونیست هائی که سازمان را از خط مشی اصلی خود منحرف ساختند، مورد تأیید مجدد قرار بدهد و در ادامه، با تحلیل وقایع سال ۱۳۵۷ یک بار دیگر عدم درک صحیح خود از مارکسیسم - لنینیسم را به نمایش می گذارد.

ادامه در صفحه ی ۲

بحران و جنگ سرمایه داری، عامل و مولد آوارگی و پناهنده گی

هر روز فجایع و جنایاتی تازه، تکان دهنده و زجر آوری توسط خبرگزاری ها، به جهان مخابره می شود. مشاهده ی تصاویر، بسیار غم انگیز و دردناک است. موج انسان هایی که در اثر سیاست های حاکمان، زندگی شان به تباهی کشیده می شود، هم چنان رو به بالاست. غرق شدن ده ها کودک، زن و مرد و جوان، در دریاً، اقیانوس و همچنین کشف جسد ۷۱ تن در کامیون، در چند وقته ی اخیر، بازگفت تراژدی ست که جهان انسانی با آن رو در رو می باشد. از یک سو جنگ و مصیبت را به میلیون ها انسان دردمند تحمیل نموده اند، از سوی دیگر، مانعی خروج قربانیان نظام های امپریالیستی از فضای بمب و بمباران، خشم و خشونت اند.

ادامه در صفحه ی ۵

موقعیت انقلابی و نقش پیشاهنگ کمونیست

"هر موقعیت انقلابی لزوماً به انقلاب منجر نمی شود" (۲). مگر آنکه پیشرو انقلابی و توده های مبارزی وجود داشته باشند که جان برکف گرفته و در راه نابودی و محو نظام حاکم حاضر به از خود گذشتگی باشند. بدون شک در عصر کنونی منظور از پیشرو انقلابی، همان پیشاهنگ کمونیست است.

ادامه در صفحه ی ۶

توکل، در قمار استراتژی و تاکتیک‌های سترونا!

تا آن جایی که پیش‌گفتار اول تیر ۱۳۵۱ بر کتاب رفیق احمدزاده نشان می‌دهد، وظانفی که توکل برای "مرحله"ی دوم خودش ذکر می‌کند، اعمالی هستند که رفقای اولیه‌ی سازمان، قبل از "مرحله" اول، یعنی آغاز مبارزه‌ی مسلحانه و تثبیت آن انجام داده و به بی‌ثمری مطلق آن پی برده بودند:

"گروه قبل از اتخاذ مشی مسلحانه شیوه‌های دیگری را تجربه کرده بود. گروه، از روی مدل چینی ابتداء حزب و سپس دست‌زدن به عمل نظامی، به کار سیاسی میان دهقانان و کارگران پرداخت. رفقا به روستاها و میان کارگران رفته و به ایجاد ارتباط با آنان کوشیدند. برخورد عینی ما با تجارب این شیوه از عمل، نشان‌دهنده‌ی بی‌ثمری مطلق این شیوه بود."

جهت یادآوری به توکل، این "مرحله‌ی دوم" همان مرحله‌ی تغییر خط‌مشی سازمان توسط اپورتونیست‌هایی است که این جمله‌ی رفیق احمدزاده را ندیده بودند که:

"در شرایطی که کارگر ناگزیر در بند نان و آب خویش است، کارگر نه امکان پذیرش مبارزه‌ی سیاسی را دارد و نه آن را می‌پذیرد."

و بدین‌گونه تصمیم به تغییر خط‌مشی سازمان گرفته، و درصدد این برآمدند که با رها کردن مبارزه‌ی مسلحانه، آگاهی سوسیالیستی و دمکراتیک را به میان کارگران برده و برنامه‌ی انقلاب رهانی‌بخش را تبلیغ نمایند؟!!

هنگامی که توکل می‌گوید:

"به باور من، سازمان در عمل و در تجربه در مسیری گام برمی‌داشت که رفیق امیر پرویز پویان ترسیم کرده بود. تبلیغ مسلحانه به همراه تبلیغ مجزای سیاسی در مقیاس سراسری، برای درهم‌شکستن جو سرکوب و اخناق، ایجاد رابطه معنوی با توده‌های مردم و سپس تبدیل رابطه معنوی ایجادشده میان سازمان و توده کارگران، به رابطه‌ی مادی و ارگانیک و تشکیل حزب کارگران."

باور اشتباه خویش را از آثار رفقا احمدزاده و پویان و اصراط خویش به تحریف این آثار را به نمایش می‌گذارد.

رفیق احمدزاده می‌گوید:

"این حمایت معنوی است که در لحظه‌ی یک تغییر کیفی و با سازمان‌دهی پیش‌آهنگان انقلابی مادیت می‌یابد و مبارزه‌ی توده‌ای شکست‌ناپذیر محقق می‌گردد."

و رفیق پویان می‌گوید:

"قدرت انقلابی، بین روشن‌فکران پرولتاری و پرولتاریا، رابطه‌ی معنوی برقرار می‌کند و اعمال این قدرت در ادامه‌ی خویش به رابطه‌ی سازمانی می‌انجامد."

حال، توکل باید بگوید که چرا این سخنان را تحریف کرده و موضوع "ایجاد رابطه‌ی معنوی و سپس تبدیل آن به رابطه‌ی مادی و سازمانی" را به مسئله‌ی "تشکیل حزب طبقاتی کارگران" ربط می‌دهد و این تحریف را به رفیق پویان متصل می‌سازد؟

توکل می‌گوید:

"سرحه سازمان بر سر نقد برخی اشتباهات نظری و عملی تأخیر داشت، اما بالاخره تا سال ۵۴ به این نقطه رسید که نیروی خود را در کجا باید متمرکز سازد. این نیرویی که به سمت سازمان آمده، این گروه‌های هوادار مستقل که علنی فعالیت می‌کنند، این همه نیرو را نمی‌شود در خانه‌های تیمی سازمان‌دهی کرد. از این مقطع است که کادرهای سازمان به کارخانه‌ها فرستاده می‌شوند."

و این یعنی تعطیل کردن مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک که توکل و توکل‌های درون سازمان، این امر را به خوبی به پیش بردند.

برخی از رفقای اولیه‌ی سازمان که خود کارگر همین کارخانه بودند، با رها کردن کارخانه و پیوستن به خانه‌های تیمی درصدد گسترش مبارزه‌ی مسلحانه تا ایجاد ارتش خلق بودند، ولی اینک توکل و توکل‌های درون سازمان، چریک‌ها را به کارخانه‌ها می‌فرستادند!

توکل هنوز هم نمی‌تواند منظور رفیق احمدزاده را درک کند که:

"از آن‌جا که سازمان‌دهی متشکل‌تر و وسیع‌تر مبارزه‌ی مسلحانه و ایجاد هم‌کاری بین گروه‌های مبارز نیز مسئله‌ای مبرم می‌باشد، وجود کار سیاسی - نظامی در شهرهای بزرگ و به ویژه در تهران، به عنوان محل تقاطع کانال‌های ارتباطی کشور و مراکز اقتصادی و تولیدی مهم کشور و به عنوان مراکز فعال ارتباط گروه‌های مبارز در سراسر کشور، امری تعیین‌کننده است. اما باید توجه داشت که دشمن با تمام نیرو و امکان و با هر چه که در ↓

توکل، در تحلیل‌اش از حماسه‌ی سیاهکل، دروغ‌پردازی را رها نمی‌کند:

"این که اصلاً حرکت سیاهکل می‌توانست از نظر نظامی پیروزی داشته باشد یا نه، مدنظر نیست. به نظر من نمی‌توانست در آنجا پیروزی داشته باشد. چون ساختار اجتماعی جامعه ایران تغییر کرده بود. سازمان هم دیگر در پی تکرار آن برنیامد."

یعنی این که چون حرکت سیاهکل در کوه و یا به عبارت بهتر در روستا صورت گرفته بود، پیروزی نداشت و نمی‌توانست هم پیروزی داشته باشد، چون ساختار اجتماعی ایران تغییر کرده بود؛ بنابراین سازمان هم دیگر در پی تکرار آن برنیامد و هیچ تلاشی را برای سازمان‌دهی مبارزه‌ی مسلحانه در کوه و یا در روستا انجام نداد.

یا توکل تاریخ سازمان را نمی‌داند و یا عمدتاً در پی تحریف تاریخ سازمان است و در هر دو حالت دست به دروغ‌پردازی می‌زند. توکل این دروغ را به سازمانی نسبت می‌دهد که در خرداد ۱۳۵۰ و در مقدمه‌ای که برای انتشار کتاب رفیق احمدزاده تهیه می‌کند، می‌نویسد:

"ما با تجزیه و تحلیل شرایط ایران به این نتیجه رسیده بودیم که وظیفه‌ی هر گروه انقلابی، آغاز مبارزه‌ی مسلحانه، چه در شهر و چه در روستاست."

و رفیق احمدزاده هم در کتاب خود خاطر نشان ساخته است که:

"شرط پیروزی انقلاب درهم‌شکستن نیروهای مسلح ضدانقلابی است و این امر نیاز به یک ارتش توده‌ای دارد. اما ارتش توده‌ای چگونه به وجود می‌آید؟ در شرایط کنونی جامعه، ارتش خلق اساساً در مبارزه‌ی چریکی در روستا به وجود می‌آید و این امر مستلزم ایجاد کانون‌های چریکی است."

و به همین دلالت، بلافاصله پس از تشکیل سازمان در سال ۱۳۵۰، سازمان‌دهی مجدد حرکت در روستا در دستور کار سازمان قرار می‌گیرد و یک تیم، مسئول شناسایی و انبارک‌زنی در کوه‌های شمال می‌شود و در جریان همین حرکت، مهرنوش ابراهیمی، چنگیز قبادی، بهرام قبادی و محمدعلی پرتوی در ارتفاعات جنوبی نوشهر دستگیر می‌شوند. به هنگام انتقال آنان از ساواک نوشهر به ساواک ساری، چنگیز قبادی برای ایجاد امکان فرار، ماشین را چپ می‌کند که در نتیجه‌ی آن مهرنوش ابراهیمی و چنگیز قبادی موفق به فرار می‌شوند و بهرام قبادی و محمدعلی پرتوی مجدداً دستگیر می‌شوند.

توکل همچنان اصرار دارد که تئوری مبارزه‌ی مسلحانه را تحریف کرده و تاکتیک مبارزه‌ی مسلحانه را تا حد تاکتیک تبلیغ مسلحانه نزول بدهد:

"تاکتیک تبلیغ مسلحانه در آن مقطع به عنوان محور تاکتیک‌های دیگر سازمان، واقعاً هم نقش بی‌بدیلی ایفا نمود."

توکل در این کار تحریف موفق نخواهد بود، زیرا سازمان در پیش‌گفتار اول تیرماه ۱۳۵۱ بر کتاب رفیق احمدزاده می‌نویسد:

"درک عمده‌ای از عمل مسلحانه تا تبلیغ مسلحانه (مراد از تبلیغ مسلحانه، از عمل مسلحانه تنها اثر تبلیغی بر روی خلق انتظار داشتن است) فراتر نمی‌رفت. چنین درکی دامنه‌ی عمل مسلحانه را محدود می‌سازد. ما با عمل مسلحانه به دشمن ضربات نظامی، اقتصادی و سیاسی وارد می‌سازیم. البته تحلیل ما از مبارزه در مرحله‌ی کنونی‌اش در مجموع ماهیت تبلیغی آن را نشان می‌دهد، ولی این مطلقان بدان معنی نیست که ما عمل مسلحانه را با تبلیغ مسلحانه یکسان بگیریم."

توکل، مانند همیشه به رفقا احمدزاده و پویان تکیه می‌کند، ولی در بررسی تاریخ سازمان هنگامی که می‌گوید:

"اما حالا که سازمان مرحله تثبیت را پشت سر گذاشته بود، چه می‌بایستی بکند؟ سازمان در رابطه با وظائف مرحله دوم با تأکید هرچه بیشتر بر سازمان‌دهی طبقه کارگر، اعلام می‌کند که وظیفه ما بردن آگاهی سوسیالیستی و دمکراتیک به میان کارگران و تبلیغ برنامه انقلاب رهانی‌بخش است."

دیگر خود را به فراموشی می‌زند که بگوید که این نوع "مرحله"بندی را از آثار کدام یک از نظریه‌پردازان اولیه سازمان نقل می‌کند؟ و به خصوص تصمیم به اجراء این "مرحله‌ی دوم" چه زمانی اتخاذ شده و در کدام اسناد سازمانی ثبت گردیده است؟

زنده‌باد مبارزه‌ی مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی‌ست!



"من برخلاف تصور بعضی‌ها که فکر می‌کنند امپریالیست‌ها آمدند و از بالای سر مردم، این دارودسته مرتجع را گذاشتند در رأس قدرت، هیچ‌گاه چنین عقیده‌ای نداشته‌ام. به باور من این ادعا یک افسانه است. دستگاه مذهبی در دوران رژیم شاه از آزادی فعالیت برخوردار بود. طرفداران خمینی امکان سازماندهی و تبلیغ حول مساجد و دیگر مراکز مذهبی را داشتند، در میان قشر خرده‌بورژوازی سنتی، طرفدار و پایگاه داشتند. از حمایت مادی کاسب‌کاران و بخش‌هایی از تجار برخوردار بودند. بنابراین وقتی که جنبش اعتلا پیدا کرد، حداقل‌هایی از سازماندهی و امکانات را داشتند که بتوانند در غیاب سازمان‌های قدرتمند انقلابی، رهبری خود را بر جنبش تحمیل کنند."

توکل، تعویض "دارودستهی مرتجع" شاه را با "دارودستهی مرتجع" خمینی که توسط اربابان غربی‌شان در سال ۱۳۵۷ صورت گرفت، یک افسانه می‌داند ولی متوجه نیست که خودش هنوز اسیر توهم این افسانه است که گویا در سال ۱۳۵۷ جنبشی بدون رهبری اعتلاء می‌یابد و در "غیاب سازمان‌های قدرتمند انقلابی"، طرفداران خمینی رهبری خود را بر این جنبش تحمیل می‌کنند!

توکل نمی‌داند که هیچ جنبشی، بدون داشتن رهبری، اعتلاء نمی‌یابد و اگر جنبش ضدشاه در سال ۱۳۵۷ اعتلاء یافت، دلیل عمده‌اش همانا رهبری "طرفداران خمینی" و یا به عبارت بهتر، سگ‌های زنجیری جدید امپریالیسم بود.

توکل می‌گوید:

"قدرت‌های امپریالیست ابتدا خیلی تلاش کردند که رژیم شاه بتواند اوضاع را تحت کنترل درآورد. وقتی که دیدند دیگر سرکوب انقلاب توسط رژیم سلطنتی ممکن نیست، سراغ دارو دسته مرتجع خمینی و حمایت از آن رفتند."

توکل اطلاع ندارد که ژیسکاردستن، رئیس جمهور وقت فرانسه، در مورد کنفرانس گوادولوپ نوشته است که در این کنفرانس، جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا نخستین کسی بود که گفت شاه باید برود و این امر بیان‌گر این است که آمریکایی‌ها بسیار پیش‌تر از این‌ها، یعنی برقراری کنفرانس گوادولوپ در ۱۱ دی ۱۳۵۷، به فکر تعویض حاکمیت در ایران افتاده بودند و به همین خاطر نیز مزدوران‌شان در ایران در روز ۱۲ دی ۱۳۵۶ "نامه احمد رشیدی مطلق" را منتشر می‌سازند.

بنابراین برعکس توهمی که توکل بدان دچار است، تلاش قدرت‌های امپریالیست، برای این که رژیم شاه بتواند اوضاع را تحت کنترل داشته باشد، در اوائل دهه ۱۳۵۰ صورت می‌گرفت اما پس از اجراء سیاست‌های نفتی در اواسط دهه ۱۳۵۰ وقتی که دیدند دیگر گسترش منافع امپریالیستی توسط رژیم سلطنتی شاه ممکن نیست، دارودستهی مرتجع خمینی را سازمان داده و در سال ۱۳۵۷ جای‌گزین دارودستهی مرتجع شاه ساختند.

توکل هنوز نمی‌داند که چنانچه مبارزات توده‌ها پی‌درپی بشود، به معنای این است که این مبارزات دارای رهبری است و به همین خاطر هر وی، هنوز از رخدادن یک رشته قیام‌های محلی پی‌درپی منتجب است:

"یک رشته قیام‌های محلی پی‌درپی رخ می‌دهد که ما قبلاً نمونه آن را به این شکلکس نداشته‌ایم. سال‌ها پیش، موارد منفردی از قیام‌های محلی و منطقه‌ای را در مقاطعی داشتیم مثلاً در خراسان، تبریز، گیلان، کردستان. ولی در این ابعادی که پی‌درپی یک رشته قیام‌های زنجیره‌ای محلی به وقوع می‌پیوندد، نداشته‌ایم."

نداشتید، چون از گانی که بتواند این قیام‌های محلی و منطقه‌ای را سازمان بدهد، نداشتید؛ در سال ۱۳۵۷ داشتید، زیرا قدرت‌های امپریالیستی و به خصوص امپریالیسم آمریکا تصمیم گرفته بودند دارودستهی خمینی را به عنوان رهبری یک انقلاب جا بزنند و برای این کار هم مزدوران‌شان را در داخل ایران به‌راحتی سازمان داده و برای‌شان به عنوان رهبری انقلاب تبلیغ نیز کردند و برای پیش‌برد این سیاست، این "قیام‌های محلی پی‌درپی" را برای‌تان سازمان دادند.

چون توکل چیزی را که قبل خوانده بود، فقط خوانده بود، وقایع سال ۱۳۵۷ را کاملن مشابه وقایعی می‌بیند که در انقلاب اکتبر اتفاق افتاده بود:

"قبلاً خوانده‌بودیم که مثلاً مبارزات کارگران روسیه که سرانجام به انقلاب اکتبر انجامید، چگونه از مبارزه اقتصادی آغاز شد و به مبارزه سیاسی و سرانجام قیام مسلحانه ارتقاء یافت. حالا می‌دیدیم که باوجود موانعی که ↓

قدرت دارد، سعی خواهد کرد این مبارزه را سرکوب کند. این است که جنبه‌ی نظامی مبارزه‌ی مسلحانه به‌طور روزافزونی اهمیت کسب خواهد کرد و هم این‌که چنین بشود، خروج به روستاها و کساندن عرصه‌ی عمده‌ی مبارزه به روستاها امری تعیین‌کننده می‌گردد."

توکل می‌گوید:

"سازمان بخشی از نظرات رفیق احمدزاده را رد کرد و درست هم رد کرده بود. چون این مواضع در یک دوره از مبارزات سازمان کار آبی داشتند و جوانب منفی و نادرستی هم داشتند که در آن مقطع تعیین‌کننده نبود. اما یک سری از این مواضع با واقعیت‌های مرحله جدید نمی‌خواند. نظرات رفیق جزئی هم که تازه در درون سازمان مطرح بود. از برخی جهات پاسخگو نبود."

توکل، بازهم درصدد تحریف تاریخ است. موضوع رد نظرات رفیق احمدزاده فقط در زندان مطرح می‌گردد و طبق اساسنامه‌ی سازمان، رفقای که زندانی می‌شدند، دیگر عضو سازمان نبودند. پس این سازمان نبود که نظرات رفیق احمدزاده را رد می‌کرد. در بیرون از زندان و درون سازمان هم، تا انتشار "بیانیه‌ی ۱۶ آذر ۱۳۵۶" و اعلام تغییر خط مشی سازمان، نوشته‌ای از سازمان منتشر نشده است که نظرات رفیق احمدزاده را رد کرده باشد. گذشته از این‌ها، چون "بیانیه‌ی ۱۶ آذر ۱۳۵۶" بدون اطلاع رفقای خارج از کشور که از اعضاء رهبری سازمان بودند، صادر شده بود، از درجه اعتبار ساقط است. همچنین، توکل فراموش کرده است که نظرات رفیق جزئی از هر جهتی که پاسخ‌گو نبود، ولی از یک جهت پاسخ‌گو بود و آن این که توکل و توکل‌های درون زندان، توانستند جهت مقابله با نظریات رفیق احمدزاده و تغییر مشی سازمان، پشت آن سنگ بگیرند.

توکل می‌گوید:

"اگر رفیق جزئی که در زندان نظرات خود را تدوین کرده بود، از نزدیک در بطن واقعیت‌های عینی جامعه قرار می‌داشت، قطعاً نظرات و مواضع دیگری را مطرح می‌کرد."

جهت اطمینان به توکل، قطعن همین‌طور است. شاید هم نظراتی را مشابه رفیق حمید مومنی مطرح می‌کرد و دیگر بهانه‌ای برای ایپورتونیست‌های داخل سازمان باقی نمی‌ماند تا برای توجیه انحراف خویش و تغییر خط‌مشی سازمان، پشت رفیق جزئی پنهان بشوند.

هنگامی که توکل می‌گوید:

"یک سازمان مارکسیست انقلابی تحت هیچ شرایطی نباید کاربرد سلاح را کنار بگذارد. فقط باید دید در کجا ضروری است و می‌تواند به مبارزه سیاسی خدمت کند و در کجا باید به کار گرفته شود."

یک بار دیگر نشان می‌دهد که تئوری مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک را متوجه نشده است.

در کجای آثار رفقا احمدزاده و پویان چنین چیزی گفته شده است که مبارزه‌ی نظامی چیزی جدا از مبارزه‌ی سیاسی است و گاه و بی‌گاه و آن جا و این جا به کار گرفته می‌شود؟

رفیق پویان، همه جا اصطلاح سیاسی - نظامی را به کار می‌گیرد.

رفیق احمدزاده هم می‌گوید:

"در شرایط کنونی هر مبارزه‌ی سیاسی به ناچار باید بر اساس مبارزه‌ی مسلحانه سازمان یابد. ... توده‌ها را نمی‌توان با تبلیغ سیاسی صرف به مبارزه کشانید. ... مبارزه‌ی سیاسی در جامعه‌ی ما ناگزیر باید مسلحانه باشد. ... رژی دیره به خوبی نشان می‌دهد چسبیدن به یک رشته اشکال عمل خاص، که تاریخ شرایط کنکرت آن‌ها را مردود شناخته، چگونه یک جدائی تاکتیکی بین کار سیاسی و نظامی، بین فراهم کردن مقدمات جنگ و خود جنگ را به یک جدائی استراتژیک مبدل می‌کند."

بنابراین، دقیق زمانی که توکل‌های درون سازمان، اعتقاد خود را مبنی بر جدائی تاکتیکی میان کار سیاسی و کار نظامی به سازمان تحمیل کردند، جدائی استراتژیک سازمان از مبارزه‌ی نظامی نیز آغاز گردید.

هنگامی که توکل به تحلیل وقایع سال ۱۳۵۷ می‌پردازد، می‌گوید:

در شرایط دیکتاتوری امپریالیستی، تنها یک مبارزه‌ی سیاسی نظامی می‌تواند پیشرو واقعی را به وجود آورد!



اسلامی سرنگون نمی‌گردد و در پاسخ نیز با برآمدن چند عامل ذهنی که آن‌ها را موثر ولی غیر تعیین کننده می‌داند، ناگهان تز جدید خود را اعلام می‌کند و تمام مارکسیست‌های جهان را انگشت به دهان می‌سازد:

"انقلاب هیچ وقت منتظر سطح سازمان یافتگی توده‌های مردم نمی‌ماند."

جهت اطلاع توکل، آن چیزی که منتظر سطح سازمان یافته‌گی توده‌های مردم نمی‌ماند، شورش و یا حرکت خودبه‌خودی است و آن چیزی که دقیق به سطح معینی از سازمان یافته‌گی توده‌های مردم نیاز دارد، انقلاب است.

شورش و یا حرکت خودبه‌خودی، یک واقعه اجتماعی است که به وجود آمدن ناراضی در میان گروهی از مردم، شرط لازم و کافی برای وقوع این واقعه است.

اما انقلاب، یک واقعه اجتماعی نیست، بلکه یک پروسه اجتماعی است. انقلاب حرکتی است از نقطه‌ای معین به نقطه‌ای معین دیگری که به یکباره به وقوع نمی‌پیوندد و به خودی خود نیز به حرکت خویش ادامه نمی‌دهد. تنها نقطه مشترک انقلاب و حرکت خودبه‌خودی، همان ناراضی است اما نه ناراضی گروهی از مردم، مانند آن چه که در یک حرکت خودبه‌خودی شرط لازم و کافی است، بلکه با ناراضی طبقاتی است که انقلاب نقطه می‌بندد و به همین خاطر هم پدیده‌ای است بسیار پیچیده‌تر از حرکت خودبه‌خودی و تکوین آن نیز مستلزم وجود شرایط پیچیده‌تری است.

یکی از این شرایط، وجود عنصر آگاهی است. انقلاب یک عمل آگاهانه اجتماعی است و به همین خاطر در شرایط وجود عنصر آگاهی است که انقلاب تکوین می‌یابد. این عنصر آگاهی به صورت تئوری انقلاب مجسم می‌گردد.

شرط دیگر تکوین انقلاب، سازمان یابی و یا سازمان یافته‌گی است. بدین جهت که هیچ پروسه اجتماعی، بدون داشتن سازمان اجتماعی قابل تصور نیست.

اگر مارکس در کتاب "مبارزات طبقاتی در فرانسه" گفت:

"انقلاب‌ها، لکوموتیوهای تاریخ هستند."

این را به خوبی می‌دانست که هر لکوموتیوی، پس از این که اجزاء داخلی‌اش سازمان می‌یابد، قادر به حرکت می‌گردد. حال اگر توکل لکوموتیوی را دیده است که قبل از سازمان یافتن اجزاء داخلی‌اش به حرکت درآمده است، چشم‌اش روشن! توکل ابداعات دیگری نیز دارد. از جمله:

"سازمان یافته‌ترین طبقه و توده‌ای‌ترین حزب هم هیچ‌گاه قادر به انقلاب نخواهد بود، مگر آن که انقلاب خودجوش شکل بگیرد و این حزب تأثیر خودش را بر روند پیشرفت انقلاب بگذارد. یک حزب سیاسی می‌تواند روند انقلاب را تسریع کند. نبود آن هم می‌تواند تأثیر منفی داشته باشد، اما در هر حال تعیین کننده نیست."

منظور توکل از "سازمان یافته‌ترین طبقه" این است که مثلن اگر طبقه‌ی کارگر در بهترین حالت سازمان یافته‌گی باشد، که در این صورت حتمن و حتمن دارای "توده‌ای‌ترین حزب" خود هم هست، - یعنی با آماده بودن شرایط معینی انقلاب، شرایط ذهنی آن هم آماده شده است - باز هم قادر به انقلاب نخواهد بود زیرا توکل آن را نمی‌خواهد؛ زیرا توکل پدیده‌ی جدیدی کشف کرده است به نام: انقلاب خودجوش!

بدین ترتیب در تز "انقلاب خودجوش"، نقش حزب به عنوان ابزار حصول و حفظ قدرت سیاسی (مورس کورنورث: ماتریالیسم دیالکتیک) نفی می‌شود و توکل می‌تواند تا اختراع "لکوموتیو خودجوش" منتظر بماند!

توکل جامعه‌ی ایران را تحلیل طبقاتی می‌کند:

"رژیم شاه، نماینده و پاسدار منافع یک طبقه بورژوازی به لحاظ کمیت، بسیار کم شمار بود. ... به همراه یک نیروی مسلح و سرکوبی که می‌بایستی رژیم را حفظ کند. بقیه طبقات و اقشار جامعه هر یک به دلیلی مخالف یا علیه رژیم شاه بودند. ...

در دوران جمهوری اسلامی یک طبقه بورژوازی پرجمعیت به وجود آمده است. ... قشر خرده‌بورژوازی مدرن که در دوران رژیم شاه هنوز محدود بود، شدیداً رشد کرده و یک جمعیت قابل ملاحظه‌ای هستند. ... این قشر خرده‌بورژوازی در پی سیاست اقتصادی نئولیبرال و درآمدهای کلان نفتی رشد کرد و همین تأثیر را بر تغییر توازن قوا به نفع طبقه سرمایه‌دار برجای گذاشت. ... در دوره جمهوری اسلامی، کمیت دانشجویان وسیعاً رشد کرده ... جنبش دانشجویی در گذشته‌های دور، متحد طبقه کارگر بود، در آینده هم ممکن است چنین شود. به‌طور عینی عجباً، متحد طبقه کارگر نیست. ... همین دانشجویان با این آموزش‌ها می‌شوند کادرهای نظام سرمایه‌داری و طرفدار جمهوری اسلامی. ... ↓

رژیم دیکتاتوری عربان سلطنتی بر سر راه تشکل و آگاهی طبقه کارگر پدید آورده بود، در جنبش خودمان دارد این اتفاق می‌افتد."

اما توکل دیگر نیازی نمی‌بیند که توضیح بدهد که "با وجود موافقی که رژیم دیکتاتوری عربان سلطنتی بر سر راه تشکل و آگاهی طبقه کارگر پدید آورده بود" چرا باز هم همان اتفاقی که در روسیه به وقوع پیوست، دقیق در ایران نیز همان اتفاق می‌افتد!؟

چون توکل تصمیم گرفته است که واقعه‌ی سال ۱۳۵۷ ایران را کپی برابر اصل با انقلاب اکتبر جلوه دهد، می‌گوید:

"در تعدادی از خیابان‌های تهران، تظاهراتی شکل می‌گرفت. سنگری برپا می‌شود. نیروهای مسلح رژیم که حمله می‌کردند، با برپائی آتش و برتاب کونکول مولوتف، مدتی کوتاه متقابل می‌شد. سپس، سنگر بندی به خیابانی دیگری منتقل می‌شد، و درگیری ادامه می‌یافت. این سنگر بندی متحرک نه فقط نیروی آماده قیام مسلحانه را آموزش می‌داد، بلکه یکی از آن راه‌های فرسوده کردن نیروی نظامی رژیم و داغان کردن روحیه آن‌ها به همراه اعتصاب عمومی سیاسی، راهبیمانی‌ها و تظاهرات توده‌ای بود. حالا همه شرایط برای قیام مسلحانه فراهم شده بود و آن‌هم بالاخره فرارسید و نشان داد که قیام مسلحانه توده‌ای شهری، شکل مبارزه مسلحانه کارگران و زحمتکشان در ایران است."

تمام این وقایعی که توکل برمی‌شمارد، به گفته‌ی خودش "در تعدادی از خیابان‌های تهران" صورت می‌گیرد، ولی در پایان مطلب‌اش نتیجه می‌گیرد که قیام مسلحانه‌ی توده‌ای شهری، شکل مبارزه‌ی مسلحانه‌ی کارگران و زحمت‌کشان در ایران است (تاکید از ماست).

توکل می‌گوید:

"بعد از قیام هم مبارزاتی که صورت گرفت، تأییدی بود بر این واقعیت که اگر ما این اشکال مبارزه‌ای را که در دوره قیام پدید آمد، برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مدنظر قرار ندهیم، ولو یک مبارزه‌ای توده‌ای هم باشد، به نتیجه مطلوب نخواهد انجامید."

چون توکل قادر به درک این موضوع نیست که رژیم شاه سرنگون نگردید، بلکه همان رژیم اقتصادی و سیاسی ولی با مزدورانی جدید و در شکلی دیگر و آن هم با خواست امپریالیسم آمریکا در ابتداء و سان امپریالیست‌ها در انتها، به حیات خود ادامه داد، "اشکال مبارزه‌ی دوره‌ی قیام" را الگوی خوش قرار می‌دهد.

توکل می‌گوید:

"وقتی که جنبش توده‌ای سرا سری کارگران و زحمتکشان به آن درجه اعتلا یافت، جنبش توده‌ای مردم کردستان هم راهی جز عقب‌نشینی نداشت. ... رفقای چریک ارتش رهانی بخش که خواستند مبارزه مسلحانه را بار دیگر از جنگل‌های شمال آغاز کنند یا تلاش اتحادیه کمونیست‌ها در سال ۶۰ برای گرفتن آمل در شمال، که هر دو با شکست روبه‌رو شدند. دلیل ناگامی هر روشن بود. نمی‌شود بدون توجه به واقعیت‌های مشخص، بر اساس مفروضات ذهنی، شکل مبارزه را تعیین کرد. جنبش کارگری و توده‌ای آموخت که مبارزه تحت هر شرایطی چه اشکالی به خودش می‌گیرد. حالا شما اگر بخواهید پس از تجارب قیام، مبارزه را به جنگل‌های شمال بکشاید یا از جنگل به شهر و بخواهید یک شهری را بگیرد، معلوم است که شکست می‌خورید."

توکل به گونه‌ای صحبت می‌کند که انگار خودش پیروز شده است. اگر موضوع بحث "شکست خوردن" است، همه شکست خورده‌اند. موضوع بحث، بررسی استراتژی و تاکتیک مبارزه است. دقیقین، تجارب قیام نشان داد که هنوز هم مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک است. اگر ایرادی وجود داشت، ایراد به توکل و توکل‌های دوران قیام و پس از آن بود که به استراتژی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، یعنی اعتصاب سیاسی سراسری و قیام مسلحانه عمومی، که کارآیی آن در ایران توسط بنیان‌گذاران سازمان رد شده بود، توسل جسته بودند.

از آن جایی که توکل هنوز نمی‌داند که رژیم شاه سرنگون نشده است، بلکه تغییر شکل داده است، پس از یک مقایسه سطحی میان رژیم شاه و جمهوری اسلامی درصدد پاسخ‌گویی به این سوال برمی‌آید که چرا رژیم شاه سرنگون گردید ولی رژیم جمهوری

"برای اینکه بتوان استراتژی سرنگونی رژیم و استقرار یک حکومت کارگری ... را محقق ساخت، باید روشن کرد که ضربه اصلی را باید به کدام بخش از طبقه حاکم و نمایندگان سیاسی آن وارد کرد. نمی‌شود مستقیم به سراغ سرنگونی رژیم رفت، مگر آنکه نخست جریان موسوم به اصلاح طلب را که نقش مهمی در شکل دادن به توازن موجود دارد و به اشکال مختلف تلاش کرده است حتا در میان اقشار مخالف نظم موجود نفوذ و خرابکاری کند، هدف مستقیم قرار دهیم."

طبق این دستورالعمل:

بگردید کارگران کارخانه‌های اصلاح طلبان را پیدا کرده و مبارزات آن‌ها را ارتقاء داده و با مبارزات معلمان و پرستاران اصلاح طلبان متحد کرده و سازمان بدهید! توکل این نسخه را برای دیگران می‌پسجید چون برای خودش وظایف دیگری را در ارتباط با اصلاح طلبان قائل می‌شود: "ما باید تلاش مستمری را برای افشای آن‌ها به کارگیریم و بی‌امان آن‌ها را زیر ضرب قرار دهیم و تضعیف کنیم"

در مجموع، توکل یک بار دیگر با توسل به تحریف تاریخ نشان می‌دهد که همچنان گرفتار در باتلاق نفی تئوری انقلاب ایران، یعنی مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک است و با پریشان‌گویی همیشه‌گی‌اش تلاش می‌کند تا با عمده و تعیین کننده ندانستن دلالت اصلی بقاء تائکونی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، این چنین وانمود سازد که گویا با مبارزات خودبه‌خودی توده‌ها و زیر ضرب قراردادن به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی، آن‌هم از طریق افشاگری، می‌توان توازن قوای طبقاتی را به نفع اردوی انقلاب دگرگون ساخت!!!

در حالی که توازن قوا و تفوق طبقاتی، به شکل مکانیکی و با ارقام و اعداد و کمیت طبقات معین نمی‌گردد، بلکه به صورت دیالکتیکی و در روند شکل‌گیری و رشد تضادهای طبقاتی، توسط قدرت سیاسی - نظامی طبقات هر جامعه مشخص می‌شود.

بحران و جنگ سرمایه‌داری، عامل و مولد آواره‌گی و پناهنده‌گی

ادامه از صفحه ۱

حقیقتاً که درک ریشه‌های این دست موضوعات، کار سخت و دشواری نیست. قصور کار معین است و مربوط به اوضاعیست که سرمایه‌داران جهانی برای کارگران و زحمت‌کشان ساخته‌اند. آن‌قدر بر دامنه و بر میزان ناامنی‌ها و جنگ‌ها افزوده‌اند، که انتخاب آینده نامعلوم، به یگانه انتخاب دردمندان و قربانیان نظام‌های ظالم تبدیل گردیده است. فرار میلیونی انسان‌ها از میادین جنگ‌های ارتجاعی و به تبعی آن، تحمل خطرات متعدد، چهره‌ی جهان کنونی را تغییر داده است. در حقیقت توضیح و توصیف کامل دردهای بی‌شمار انسان‌های بی‌دفاع ناممکن می‌باشد و به جرأت می‌توان گفت، که جان آدمی در چنین مناسبات و با وجود دولت‌مردان زیاده‌خواه و استثمارگر، بی‌ارزش و بی‌معنا شده است. مرزها برای انتخاب زندگی چیده شده است، ورود به "حريم" حاکمان قلدر، هزینه‌های بس گزافی خواهد داشت. یورش وحشیانه‌ی پلیس سرمایه و به اصطلاح دولت چپ‌گرای یونان، به صدها انسان فرار از جنم، آتش و خون، روشن‌گر ماهیت درونی و چهره‌ی کره‌ی دولت‌مردان وابسته به طبقات بالاست.

این‌ها گوشه‌هایی هر چند کوچک از سیمای دنیای در هم پاشیده‌ی ↓

امروزه استاد‌های دانشگاه عموماً طرفدار جمهوری اسلامی، این یا آن جناح آن هستند. ... جنبش زنان نه فقط متحد طبقه کارگر نیستند، بلکه علیه طبقه کارگرند. آن‌ها متحد رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی‌اند. ... روشنفکران عموماً مخالف رژیم شاه بودند. جمهوری اسلامی اما در محدوددهای توانسته است در عرصه‌های مختلف آگاهی اجتماعی از ادبیات و هنرها گرفته تا فلسفه، سیاست، جامعه‌شناسی، حقوق، نویسندگان، هنرمندان، حقوق‌دان‌ها و نظریه‌پردازان وابسته به خود را ایجاد کند. ... دستگاه مذهبی هم که جزء لاینفک دولت دینی برای تحمیلی معنوی مردم است." (تاکیدها از ماست)

حال، چون توکل جرئت بیان‌اش را ندارد، این را نیز از زبان توکل می‌توان اضافه کرد که در زمان جمهوری اسلامی، تعداد بسیار زیادی از کارگران ایران، به خاطر اعتقادات مذهبی خود، صفوف نماز جمعه و مراسم‌های دولتی را انباشته‌اند و به همین خاطر کارگران نیز طرفدار رژیم هستند!!!

نتیجه‌ی این گونه تحلیل طبقاتی این است که در دوران شاه، منافع طبقاتی اقلیت ناچیزی از جامعه، توسط رژیم شاه تأمین می‌شد و به همین خاطر نیز طرفدار رژیم بودند، ولی در زمان رژیم جمهوری اسلامی منافع طبقاتی اکثریت مطلق جامعه توسط رژیم جمهوری اسلامی تأمین می‌شود و به همین دلیل، این‌ها هم طرفدار این رژیم هستند!!!

توکل جمعیت زیاد بورژوازی و خرده بورژوازی ایران را خوب دیده است، ولی متوجه نیست که جمعیت ایران هم زیاد شده است. با دورانی که وی مقایسه می‌کند، جمعیت ایران تقریباً سه برابر شده است. به این خاطر، طبیعی است که کمیت بورژوازی و خرده بورژوازی ایران در دوران جمهوری اسلامی نسبت به زمان شاه افزایش داشته باشد. اما برای رفع تگرانی توکل، لازم به یادآوری است که یکی از خصوصیات مهم سیستم سرمایه‌داری، گرایش به تمرکز ابزار تولید در دست تعداد هر چه کمتری است. بنابراین پروسه‌ی تمرکز ابزار تولید در دست نهاد سپاه پاسداران همچنان ادامه خواهد داشت و صف به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی، که سرمایه‌های شان از دایره‌ی انحصار سپاه خارج می‌ماند، همچنان گسترش خواهد یافت.

موضوع مهم‌تری که توکل متوجه نشده این است که وقتی گفته می‌شود خرده بورژوازی شهر و روستا متحدین طبیعی طبقه کارگر هستند، بدین مفهوم نیست که اینان هر روزه برای تأمین منافع طبقه کارگر در حال مبارزه هستند و یا مانند توکل هر روزه برای کارگران فقط اعلامیه صادر می‌کنند. بلکه منظور این است که چون منافع طبقاتی خرده بورژوازی شهر و روستا، همانند منافع طبقاتی طبقه کارگر توسط بورژوازی حاکم غارت می‌گردد، بنابراین خرده بورژوازی شهر و روستا، متحدین طبیعی طبقه کارگر می‌باشند و هنگامی که چنین شرائطی حاکم باشد، می‌گویند شرائط عینی انقلاب آماده است.

بدیهی است که تأمین منافع طبقاتی طبقه کارگر و همچنین تأمین منافع طبقاتی خرده بورژوازی شهر و روستا جز از طریق انقلاب، یعنی سرنگونی رژیم حاکم امکان‌پذیر نیست. اما برای وقوع هر انقلابی، وجود میزان معینی از آگاهی طبقاتی و شکل معینی از سازمان‌یافته‌گی متناسب با آن انقلاب، ضروری است که به آن می‌گویند آماده‌شدن شرائط ذهنی، چیزی که برای توکل عامل تعیین کننده نیست!

با این که توکل در آغاز سخن‌رانی‌اش، بدون این که منتظر "سازمان یافته‌گی توده‌ها" بشود، با نورا فتن "لکوموتیو خودجوش" اش چشم همه را خیره کرده بود، اما در پایان به یاد "سازمان یافته‌گی" می‌افتد:

"دامنه وسیع اختصایات کارگری کنونی، ... درجه سازمان‌یافتگی و آگاهی کارگران را نشان می‌دهد. ... این موج مبارزات کارگری نشان می‌دهد که شرایط برای ارتقای این مبارزات از طریق به هم پیوستگی آن‌ها فراهم است و تمام تلاش کمونیست‌ها و پیشروان کارگری باید روی این مسئله متمرکز گردد. ... برای دگرگونی توازن قوا به نفع اردوی انقلاب، ضروری است که این اتحاد، شکلی سازمان‌یافته به خود بگیرد. رشد و اعتلای مبارزات معلمان و پرستاران نیز نشان می‌دهد که شرایط برای هم‌آهنگی مبارزات و سازماندهی به این اتحاد فراهم است." (تاکیدها از ماست)

در پایان، توکل آخرین شاهکارش را نیز ارائه می‌کند:

تعرض، جوهر سیاست پرولتاری است!

مرگ بر امپریالیسم و سگ‌های زنجیری‌اش!



می‌بایست به پای سیاست‌های دولت‌مردان بین‌المللی و دیگر دار و دسته‌های مزدورشان نوشت. این جانپان، کار، وقاحت و دریده‌گی را به حدی رسانده‌اند که در مقابل چشمان میلیون‌ها انسان، دارند به بی‌دفاع‌ترین و صدمه‌پذیرترین افراد و آن‌هم در مقابل زنان و کودکان خردسال‌شان، یورش می‌آورند و به ضرب و شتم آن‌ها می‌پردازند، تا مسیر و سیاست سرمایه، در تپه چاله‌های کنونی، از کار نی‌افتد. براستی، سؤال این است که چرا انسان‌ها حاضر به ترک زندگی و خانه و کاشانه‌ی خود می‌شوند و با علم به تحقیر و توهین، و با رویارویی با مرگ، به دنیا و به آینده‌ای نامعلوم و بی‌افق، پای می‌گذارند؟

در یک کلام، پاسخ به پرسش بالا، در جنگ‌های امپریالیستی و در سیاست‌های تحمیلی و منفعت‌جویانه‌ی قدرت‌مداران بین‌المللی‌ست، در مقابل، پاسخ انقلابی و کمونیستی به وضعیت کنونی هم، در گرو نابودی و در به زیر کشیدن سلطه‌ی عده‌ای قلیل، از تاج و تخت‌شان می‌باشد. کتمان در این حقیقت نیست که تا زمانی، سیاست و مناسبات ظالمانه‌ی امپریالیست‌ها بر جوامعی متفاوت بر کنده نه‌شود، ابعاد جنگ، آواره‌گی و پناهنده‌گی، و صدها معضل سیاسی - اجتماعی دیگر، وسیع‌تر و گسترده‌تر، و هم‌چنین میلیون‌ها انسان دیگر، با فجایع و با جنایات تازه‌تری روبرو خواهند شد. به عبارتی روشن‌تر، قرن بیست‌ویکم، قرن توحش وسیع‌تر و قرن جنگ، خون و خون‌ریزی گسترده‌تر کارگران و زحمت‌کشان و محرومان خواهد بود. سیاست و اعمالی که ما این روزها، گوشه‌هایی از آن را، داریم در مناطق و در قاره‌های متفاوت جهان کنونی به‌عینه مشاهده می‌کنیم. طبعاً چنین وضعیتی، خواست میلیون‌ها انسان و توده‌های دردمند نیست؛ این انتخاب سازنده‌گان اصلی جوامعی بشری نیست بلکه خواست و سیاست سرمایه‌داران بین‌المللی‌ست. بنابراین برگرداندن صفحه‌ی این بخش از تاریخ زنده‌گی فلاکت‌بار میلیون‌ها انسان رنج‌دیده، در گشودن صفحه‌ای تازه می‌باشد؛ صفحه‌ای که سخن از آرامش و صلح، و صفحه‌ای که متضمن آزادی و امنیت انسان‌ها در جوامعی خودی، و هم‌چنین، صفحه‌ای که در آن سخن از ختم پرونده‌ی بنیان و مسببب اوضاع کنونی می‌کند.

شباهنگ راد

موقعیت انقلابی و نقش پیشاهنگ کمونیست

ادامه از صفحه‌ی ۱

مقدمه

مینا و ضرورت پرداختن به میحت موقعیت انقلابی و نقش پیشاهنگ انقلابی در شرایط کنونی که بخشی از مجموعه‌ی عوامل پدیدآورنده‌ی آن هنوز نضج نیافته و جلوه‌های عینی این پدیده در عرصه‌ی جامعه‌ی ما خود را به شکلی مشخص پدیدار نساخته، به این علل است که:

۱- موقعیت انقلابی برآمدی از فعل و انفعالات جبری اقتصادی و انعکاس و ↓

کنونی‌ست و به‌طور یقین، دو نگاه و دو برخورد عملی متفاوت، نسبت به معضلات اجتماعی و هم‌چنین نسبت به مهاجرین و پناهنده‌گان وجود دارد. اول نگاه مردم و دیگری نگاه دولت‌مردان و حکومت‌مداران، نسبت به این‌دست قضایاست. در نگاه اول، خالصی، هم‌دلی، هم‌یاری و پشتی‌بانی مردم از هم‌نوعان خود را می‌توان، بروشنی و در عکس العمل‌های زودهنگام، مشاهده نمود. تظاهرات چند صد هزار نفری مردم اتریش در فرادای پس از کشف جسد ۷۱ تن و به‌دنباله‌ی آن، عزیمت به نوارهای مرزی به‌منظور یاری رساندن به کودکان، زنان، مردان و جوانان رانده شده از موطن خودی، و هم‌چنین امضای نزدیک به نیم میلیون نفر در انگلستان و آن‌هم در حمایت از آواره‌گان و جنگ‌زده‌گان طی دو سه روز، گواهی این ادعاست، که تفاوت بس عظیمی، مابین نگاه و برخورد پائینی‌ها با بالائی‌ها، پیرامون پدیده‌ی پناهنده‌گی و قربانیان نظام‌های امپریالیستی‌ست. در این میان سهم و حرکت مردم رسا و گویاست و در عوض، سهم و برخورد دولت‌مردان - و آن‌هم به‌عنوان مسببب حقیقی این دست فجایع - بسیار آشکار و صریح می‌باشد. به طور مثال «فیلیپ هاموند» وزیر خارجه بریتانیا می‌گوید: "اگر اروپا قرار باشد میلیون‌ها مهاجر از آفریقا را جذب کند، قادر به محافظت از خود و حفظ استانداردهای زندگی و زیرساخت‌های اجتماعی خود نخواهد بود".

وقیحانه است چنین اظهار و نظرات و در قاموس این جانپان، ریاکاری و دغل‌بازی، اندازه و حد و مرزی نه‌دارد. دولت‌مردان انگلیس به همراه یاران‌شان و آن‌هم در سرتاسر دنیا، سیاست ریاضت‌کشی را به میلیون‌ها انسان محروم تحمیل نموده‌اند و استانداردهای زندگی را به پائین‌ترین ممکن رسانده‌اند. میلیون‌ها انسان را از کار، بیکار و هزاران کودک و والدین‌شانرا به مراکز کمک‌های غذایی روانه ساخته‌اند، و در همان حال دارند، از حفظ استانداردهای زندگی مردم، و سفت و چفت‌تر نمودن زیرساخت‌های جامعه‌ی خودی سخن به‌میان می‌آورند!! تعرض یکی پس از دیگری و هم‌چنین قطع امکانات و مزایای اجتماعی، یکی پس از دیگری به سیاست روزانه‌ی دولت‌مردان انگلستان تبدیل گشته است و آمارها - و بر خلاف گفته‌های «فیلیپ هاموند» - حکایت از واقعیات دیگری دارد. حلقه‌ها، تنگ‌تر و زندگی مردم تباہ‌تر و دست‌آورها، دارد لگدمال و جامعه، درب و داغان‌تر می‌شود. از یک‌طرف و در بیرون از جامعه‌ی خودی، دارند جنگ به‌راه می‌اندازند و از طرف دیگر، راه‌های خروج از باتلاق دست‌سازشانرا، به روی زن، کودک، پیر و جوان می‌بندند تا مبادا، روز و روزگاری، "استانداردهای" زندگی "مردم" و "زیرساخت‌های جامعه"‌ی‌شان افت نماید!!

دروغ می‌گویند و کار و بارشان، سازنده‌گی و بهبودی زندگی مردم خودی نیست، چرا که انسان‌ها در چهارچوبه‌ی فکری علیل‌شان، به‌عنوان کالاهای سودده به‌حساب آمده و فاقد پائین‌ترین ارزش‌های انسانی‌اند و شکی در آن نیست، که صدها مصائب رو در روی مردم جامعه‌ی خودی، و هم‌چنین پدیده‌ی مهاجر و پناهنده‌گی میلیون‌ها انسان، را باید و

عنوان شرط لازم و از سوی دیگر به مهیا شدن شرایط ذهنی انقلاب به مثابه شرط کافی دارد. بدون وجود این شرایط، ظهور این پدیده در جوامع طبقاتی امری محال است و انتظار چنین برآمدی در آن‌ها، امری غیرعلمی و صرفاً مجازی خواهد بود که هیچ گونه قرابتی با ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی نخواهد داشت.

در این جا قبل از پرداختن به هر کدام از این عوامل و تشریح آن‌ها، لازم به یادآوری و تأکید است که شرایط عینی نه تنها مقدم بر شرایط ذهنی، بلکه از لحاظ وجودی نسبت به آن امری قائم به ذات است. به این اعتبار که بدون وجود شرایط ذهنی انقلاب در یک جامعه، شرایط عینی می‌تواند وجود داشته باشد، اما بدون وجود شرایط عینی انقلاب تصور وجود آنی یا آتی شرایط ذهنی محال است.

شرایط عینی انقلاب و مضمون آن:

بی‌تردید شرایط عینی انقلاب و منشأ و موجودیت آن در هر جامعه‌ی طبقاتی، برگرفته از ساختار زیربنایی آن جامعه یا به عبارت دقیق‌تر برناتافته از بطن تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی حاکم بر آن می‌باشد. در این رابطه یکی از سؤال‌هایی که مطرح می‌گردد این است که آیا با پیدایش طبقات و شکل‌گیری تضاد اصلی و یا به سخن دیگر با استقرار فرم‌اسیون جدید، می‌توان گفت که شرایط عینی انقلاب در آن جامعه به وجود آمده است؟

پاسخ به این سؤال بر پایه‌ی آموزه‌های علمی مارکس، انگلس و لنین مسلماً منفی است. می‌دانیم که برای پیدایش هر پدیده‌ای علاوه بر اجزاء و عوامل تشکیل‌دهنده‌ی آن، زمان لازم است و اصولاً هرآنچه که در زمان و مکان تکجد، امری متافیزیکی و لذا غیرواقعی است. در نتیجه، نه تنها برای آماده شدن شرایط عینی انقلاب، بلکه حتی مهیا شدن شرایط ذهنی نیز، بسته به مورد و شرایط مشخص، مقدار زمان متغیری نیاز است. همچنین می‌دانیم که برای بروز تحول در پدیده‌ها نیاز به دو شرط لازم و کافی قطعی است.

در دوران اولیه‌ی برقراری یک فرم‌اسیون جدید، همزیستی اضداد به شکل غیرمتخاصم جریان دارد و با گذشت زمان و رشد کمی تضادها این همزیستی به مرور به صورت آنتاگونیستی درآمده و در لحظه‌ای از این جدال، با فراهم شدن و به کمال رسیدن شروط لازم و کافی، جهش کیفی انجام می‌گیرد. بنابراین، برای فراروئی سنتز از دل تز و آنتی‌تز و در این مورد از مقطع شکل‌گیری تضاد جدید- چه این تضاد، تضاد برده و برده‌دار باشد، چه ارباب و رعیت و چه کار و سرمایه و ...- ابتدا بایستی پروسه‌ی تغییرات کمی در زیربنا و روبنا طی شده و سپس روند رشد کیفی آن‌ها تا رسیدن به مرحله‌ی آنتاگونیستی انجام و نهایتاً لحظه‌ی جهش یا انقلاب فرا رسد.

مرحله‌ی آنتاگونیستی یا قهری تضادهای طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا در روبنا، خود نمره‌ی رشد و شدت‌یابی تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در زیربنا بوده و در مجموع حاکی از گنبدیده‌گی سیستم حاکم بر آن جامعه می‌باشد. به گفته‌ی مارکس نیروهای مولده در پله‌ی معینی از تکامل خود با مناسبات تولیدی موجود تضاد پیدا می‌کنند و این مناسبات که تاکنون یکی از اشکال تکامل نیروهای مولده بودند، اینک ماتی برای تکامل بیش‌تر آن می‌شوند. به هر حال، سرعت رسیدن به این مرحله از رشد تضادها در هر جامعه‌ی را مختصات اقتصادی و سیاسی آن جامعه تعیین می‌نماید.

ادامه در شماره بعد

پویان کبری

بازتاب آن در روبنا و بلطخ کنش و واکنش‌های سیاسی- اجتماعی هر جامعه‌ی طبقاتی می‌باشد. گرچه این پدیده بسته به شرایط و ویژه‌گی‌های خاص هر جامعه‌ای به اشکال مختلف بروز پیدا می‌کند، اما به هر حال خواهناخواه در افق مبارزاتی آن جوامع قرار دارد.

۲- درک عمومی افراد و محافل جنبش کمونیستی پراکنده‌ی امروز و حتا در گذشته‌ی منسجم آن نیز - بااستنای بنیانگذاران کبیر جنبش نوین کمونیستی (۱) - به دلایل مختلف از جمله فقر فکری، فقدان شناخت و عدم احاطه بر مباحث و مبانی سیاسی - ایدئولوژیک و از همه مهم‌تر تسلط بختک اپورتونیزم و رویزیونیزم، در وجه غالب یک درک خلاق مارکسیستی - لنینیستی از این مقوله در شرایط مشخص ایران نبوده و نیست.

۳- این امر و کنکاش در آن به هر حال برای ما کمونیست‌ها به طور کلی به عنوان میحی از مجموعه‌ی مباحث تئوریک در رابطه با جامعه و انقلاب مطرح می‌باشد.

۴- بررسی این موضوع و نتایج نظری و تئوریک حاصل از آن، که طبعاً بایستی برپایه‌ی درک خلاق این پدیده در شرایط خاص باشد، در تعیین بسیاری از سیاست‌های کاربردی و در مجموع تدوین خط مشی عملی و انقلابی کمونیست‌ها در جامعه‌ی ما حیاتی بوده و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

بنابراین در این نوشتار تلاش خواهد شد تا این موضوع اگر چه به صورت اختصار، اما از جوانب و زوایای مختلف به طور کلی مورد بررسی قرار گیرد.

از منظر ماتریالیسم تاریخی می‌توان گفت که پدیده‌ی موقعیت انقلابی در تاریخ جوامع طبقاتی بیان فشرده‌ی تکوین آن لحظه‌ایست که توده‌های استثمارشده به رهبری طبقه‌ی بالنده و نماینده‌(گان) سیاسی آن‌ها می‌توانند قدرت سیاسی را تسخیر کرده و با سامان دادن یک انقلاب اجتماعی یعنی برقراری یک فرم‌اسیون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نوین و نابودی نوع کهنه، جامعه‌ی مفروض را به مرحله‌ی جدیدی از ساختار کیفیاً متفاوت، چه در زیربنا و چه در روبنا وارد نموده، آن را به سوی تکامل بیش‌تر خویش رهسپار گردانند.

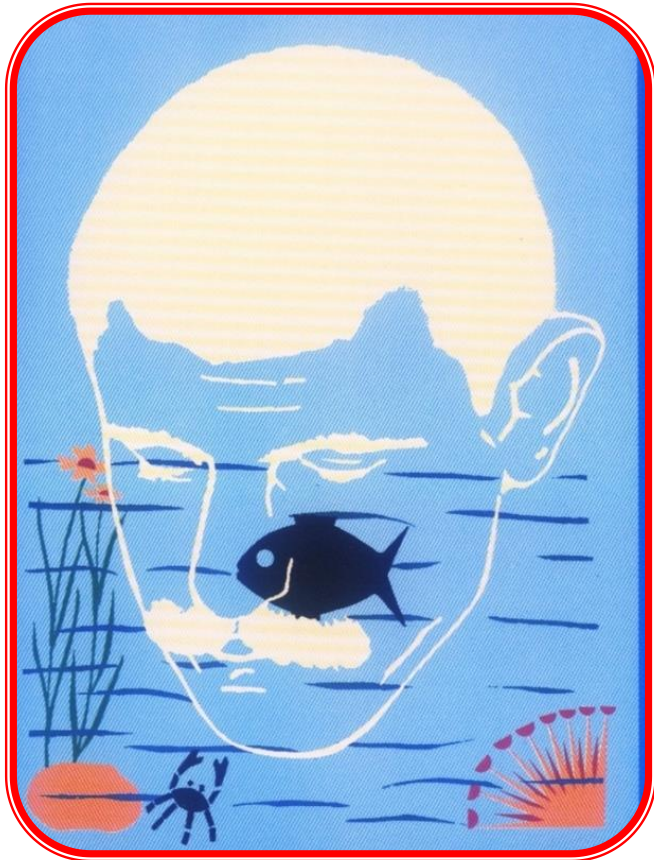
بهترین تعریف و شاید تنهاترین تعریف سیاسی ارائه شده‌ی تاکنونی از این مقوله را نزد لنین می‌توان یافت که به طرزی رسا، شیوا و فشرده چنین بیان شده است: "پائینی‌ها نخواهند، بالائی‌ها نتوانند". یعنی این که هرگاه که توده‌های ستمکش و استثمارشونده نخواهند به شکل گذشته زندگی کنند و استثمارکننده‌گان هم نتوانند به شیوه‌ی سابق حکومت کنند، موقعیت انقلابی شکل می‌گیرد.

اما بایستی واقف بود که "هر موقعیت انقلابی لزوماً به انقلاب منجر نمی‌شود" (۲)، مگر آن که پیشرو انقلابی و توده‌های مبارزی وجود داشته باشند که جان برکف گرفته و در راه نابودی و محو نظام حاکم، حاضر به از خودگذشتگی باشند. بدون شک در عصر کنونی منظور از پیشرو انقلابی، همان پیشاهنگ کمونیست است.

حال ببینیم موقعیت انقلابی دارای چه مختصات و ویژه‌گی‌هایی می‌باشد. موقعیت انقلابی به‌مثابه امری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دارای دو جنبه‌ی اساسی می‌باشد. یکی عینی و دیگری ذهنی. شکل‌گیری و پیدایش موقعیت انقلابی از یک سو بستگی حیاتی و بنیادی به وجود شرایط عینی انقلاب به



جاودان باد خاطره‌ی تابناک شهدای شهریور و مهر ماه چریک‌های فدائی خلق ایران!



گرامی باد یاد رفیق صمد بهرنگی، معلم انقلابی خلق! ۹ شهریور ۱۳۴۷

★ مقالات بدون امضاء از سوی شورای نشریه می‌باشند. ★

برای ارتباط با ما، با آدرس‌های زیر تماس بگیرید:
Post: Postbus 10492
1001 EL Amsterdam, Nederland
TEL.: +31 624 797 133
E-Mail: pouyan@19bahman.ne
Web site: <http://www.19bahman.net>

با کمک‌های مالی خود و ارائه‌ی هرگونه سؤال، نظر، انتقاد و پیشنهاد، ما را در انجام وظایفمان یاری رسانید.

به مناسبت چهلین سالگرد درگذشت هوشی مین، رهبر کبیر پرولتاریای ویتنام، ۳ سپتامبر ۱۹۷۵



به مناسبت سی و نهمین سالگرد درگذشت مائو، رهبر کبیر پرولتاریای چین، ۹ سپتامبر ۱۹۷۶

رفقای گرامی!

با ارسال مقالات و مطالب خود، ما را در غنای بیش‌تر نشریه یاری رسانید. بدیهی است، مطالبی در نشریه منتشر خواهند شد که در راستای اهداف و وظائف مبارزاتی سازمان ۱۹ بهمن قرار داشته باشند. از اصلاح املائی و انشائی مطالب رسیده معذور می‌باشیم.



زنده باد انقلاب! / برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه‌ی کارگر! / زنده باد کمونیسم!